



بایسته های
پژوهشی

ساختار تولید و توسعه^۵



پاسخ رهبر معظم انقلاب به نامه دانش‌آموختگان حوزه و تأکید معظم له بر مهم‌ترین اصل توسعه و رشد همه‌جانبه، یعنی لزوم محوریت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری، حمایت همه‌جانبه از دانشوران مولد و مبارزه بی‌امان با آسیب‌های آموزشی، اداری و اجتماعی - سیاسی موجود در مسیر آن، فرصتی تاریخی به وجود آورد که مقتضی است حوزه و دانشگاه آن را مغتنم بشمارد و در پشتیبانی نظری و عملی این آرمان پیشگام باشد. میزگرد حاضر با حجج اسلام، آقایان: علیرضا امینی و محمدتقی سبحانی، گامی است علمی در همین مسیر که امید است تمامی دانشوران گرانمایه تداوم بخش آن باشند.

«پژوهش و حوزه»



پژوهش‌خیزه

سال سوم - شماره دوازدهم - زمستان ۱۳۸۱

پژوهش‌خیزه: اولین پرسشی که از جناب آقای سبحانی داریم این است که در پیام مقام معظم رهبری، به زمینه‌ها و راهکارهای تولید علم و اندیشه دینی تأکید شده و اشاره خاصی صورت گرفته بود. دوست داریم در این مورد دیدگاه جناب عالی را بشنویم.

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: من نخست به پاسخ این سؤال می‌پردازم که اساساً مقوله «تولید علم و دانش» چه ضرورتی دارد؟ و چرا این مسأله در این مقطع خاص از شرایط تاریخی و فرهنگی ما، به صورت جدی مطرح شده است؟

در طول ۱۵۰ سال گذشته، جهان اسلام به تدریج شرایطی را به خود دیده که به کلی وضعیت ما را از گذشته ممتاز کرده: مواجهه ما با دنیای جدید، پیچیده شدن مناسبات اجتماعی و نوع تحولاتی که در داخل جهان اسلام اتفاق افتاده، نیازمندی‌ها و بایسته‌های جدیدی را مطرح کرده است. اما در رابطه با بحث کنونی باید گفت که دو ویژگی، دوران جدید را به طور مشخص از گذشته ممتاز کرده است. ویژگی اول این است که در این دوران تاریخی، اسلام با رقیبان جدی‌ای در حوزه اندیشه و نظر مواجه بوده است و اندیشه‌ها، مکاتب و دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده که در گذشته وجود نداشته است. ما در گذشته، حداکثر ارتباط فرهنگی مان با دنیای مسیحیت بود که از طریق مسیونرها، مسیحیت سستی را تبلیغ می‌کردند. اما در سده‌های گذشته، به تدریج مکاتب غربی با مدعیات تازه و با درگیری بنیادین نسبت به دین و فرهنگ دینی در جهان اسلام حضور یافتند. طبیعتاً حضور این رقیبان جدید، برای حوزه‌های علمیه و اندیشمندان دینی نیازهایی را مطرح کرده که باید به آن‌ها پاسخ گفت.

ویژگی دوم نیاز به حضور دین در صحنه عمل اجتماعی بوده است. در گذشته، نهادهای اجتماعی و حکومت‌ها، تنها در سطح اخلاق و اعتقادات فردی تأثیرگذار بودند و تحقق دین در سطح فرد کافی بود که اسلام بتواند خودش را در صحنه زندگی نشان بدهد. اما هم به دلیل پیچیده شدن مناسبات اجتماعی - که حوزه عمومی و



اجتماعی را از حوزه خصوصی به تدریج تفکیک کرد- و هم این که حکومت از حوزه اقتدار سیاسی پافراتر گذاشت و به همه جنبه های حیات انسانی نفوذ پیدا کرد، بقای دین در صحنه عمل، مرهون حضور در ابعاد مختلف مناسبات اجتماعی و حاکمیت سیاسی گردید.

این دو ویژگی، در شرایط جدید بخش هایی از جهان اسلام و متفکران اسلام را متوجه این نکته کرد که باید در میراث اسلامی بازاندیشی صورت گیرد و احیاناً امور صحیح از ناصحیح تفکیک شود و اسلام در جامعه تقریری نوین و قابل رقابت با مکتب های جدید در بیاید. به همین ترتیب، برای تحقق این اسلام راستین در صحنه عمل، باید مکانیسم ها، اندیشه ها و ایده هایی را فراهم کرد که اسلام را نه صرفاً به عنوان یک دین فردی و در حوزه اخلاق شخصی، بلکه به عنوان یک «مکتب راهنمای عمل» معرفی کند.

آن چه امروز به عنوان تولید اندیشه دینی یا تولید علم دینی مطرح است، در واقع به این دو نیاز برمی گردد: اول. بازاندیشی در میراث اسلامی و تنقیح افکار و معارف دینی از امور زائد و احیاناً چیزهایی که بازسته به دین و فرهنگ دینی بوده است؛ دوم طراحی و مهندسی نظام های اجتماعی، بر اساس فرهنگ و آرمان های دینی. با این دو نگاه، می توان سرفصل هایی را برای تولید علم و اندیشه دینی تبیین کرد و نشان



پژوهش‌ها

سال سوم، شماره دوازدهم، زمستان ۱۳۸۱

داد که حوزه های علمیه در چه بخش هایی - و دقیقاً در چه سرفصل هایی - نیاز به کار و تلاش دارند.

پژوهش‌ها: جناب آقای امینی حضرت عالی اگر نظری در این زمینه دارید بفرمایید!

حجة الاسلام و المسلمین امینی: بحث خیلی خوبی را آقای سبحانی مطرح کردند، اما به نظر من باز جای یک پرسش جدی هست و آن این که اساساً مقوله تولید علم چیست؟ خیلی از بحث های ما ناظر به این است که ما چه هدفی از فعالیت های علمی در سطح کلان داریم. فرمایش آقای سبحانی ناظر به این بود که ما چه هدفی باید از تولید علم داشته باشیم. آن وقت این پاسخ را ایشان می دهند که در دوران جدید، اتفاقاتی افتاده که ما هیچ نسبتی با آن ها برقرار نکرده ایم. اما خوب است مقداری راجع به خود تولید بحث کنیم.

به گمان بنده، «تولید» در مقابل «توزیع و ترویج» قرار می گیرد؛ یعنی می توانیم فعالیت های علمی حوزه علمیه را - به طور مثال - دو بخش کنیم: در بخش اول، ما علوم حوزوی را پیش برده ایم، افق های جدیدی برایمان گشوده شده، ابداعاتی صورت گرفته و به اصطلاح، مرزهای علوم حوزوی جا به جا شده است؛ یعنی مجهول های عمده ای را پاسخ داده ایم. بخش دوم، فعالیت هایی است که صورت می گیرد و خیلی هم ارزشمند است، اما بیشتر شبیه باز تولید و عرضه جدید و بسته بندی مطالبی است که قبلاً بوده است. ما وقتی دوره های مختلف یک علم (مثلاً فقه) را مقایسه می کنیم، می بینیم در یک برهه هایی اساساً مرز آن علم تحول پیدا نکرده است و به نقطه های بیشتری نرسیده ایم. همین طور در علم کلام؛ فرض بفرمایید در یک برهه ای، در بحث خداشناسی تحولی به چشم نمی خورد یا مثلاً در بحث امامت، از آن چه «سید مرتضی» در پاسخ «قاضی عبدالجبار» و یا «علامه حلی» در رد «قاضی روزبهان» فرموده اند خیلی جلوتر نرفته ایم. اما گاه می بینیم که اصلاً زاویه نگاه به یک بحث، نحوه ورود و خروج و قالب کلی رویکرد به آن، به طور کلی



پژوهش ویژه

ساختار تولید و توسعه علوم دینی

دگرگون شده و افق های جدیدی در آن باز شده است .

بنابراین ، تولید به طور طبیعی با گسترش علم همراه است . برعکس ، آن جا که تولیدی نبوده ، ما در یک محور و یک چار چوب مرتباً به تکرار پرداخته ایم و الگوهایی را که در پاسخ به نیازها وجود داشته هم چنان ثابت نگه داشته ایم و نتوانسته ایم ابتکاری به خرج بدهیم .

حجة الاسلام و المسلمین امینی: در بسیاری از زمینه ها در حوزه ' مطالعات اسلامی، دچار بی برنامهگی هستیم؛ یعنی می بینیم که فعالیت علمی و حتی تولیدی صورت می گیرد، اما انتظارات را برآورده نمی کند.

با این نگاه ، می توانیم به تاریخ فعالیت های علمی خودمان رجوع کنیم و منحنی این فعالیت ها را ترسیم کنیم و به طور عینی و مستند قضاوت کنیم که در چه دوره هایی پیشرفت کرده ایم و در چه دوره هایی فقط استفاده کرده ایم و به اصطلاح مصرف کننده بوده ایم . بنده گمان می کنم چنین نگاه هایی باید در عرصه علوم حوزوی وجود داشته باشد؛ یعنی مراحل پیشرفت علوم حوزوی همواره رصد شود و در هر مقطع از این نقطه نظر به مقوله تحول علوم ببیندیم . البته دقیقاً همین مسأله در مورد علوم دانشگاهی هم وجود دارد . ما نوعی گسترش (به معنای توسعه) را در ایجاد رشته های دانشگاهی می بینیم و حتی گسترش علم را در جای خودش مشاهده می کنیم ، اما یک نکته در مورد دانشگاه های ما وجود دارد و آن این که به نظر می رسد دانشگاه های ما لااقل در رشته های علوم انسانی - که می توان تا حدی شاهد آورد - دخالتی در فرایند تولید نداشته اند . در هر صورت ، مهم این است که بدانیم سهم هر جامعه علمی در تولیدات آن علم و گسترش مرزهای علمی آن چه مقدار است ؟

با این نگاه ، نقل علوم و ترجمه آن ها را نمی توان به حساب تولید علم نوشت . مهم آن است که کجا نظریه پردازی صورت می گیرد .



پیش‌دوره

سال سوم - شماره دوازدهم - زمستان ۱۳۸۱

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: این فرمایش آقای امینی کاملاً درست است که «تولید» قطعاً در مقابل «توزیع» قرار می‌گیرد، اما به نظر می‌رسد تولید علم در معنای کنونی ما، باز هم اندکی محدودتر از این معنای کلی باشد؛ البته تولید به معنای عام، یعنی هر آن چه که ما را به دستیابی به یک گزاره جدید برساند. اما بحث تولید علم و اندیشه دینی، در مفهوم کنونی از این هم محدودتر است. به نظر می‌رسد که اگر بخواهیم حوزه های معرفت دینی را لایه بندی کنیم، در اولین قدم به گزاره های موجود در منابع دینی می‌رسیم؛ یعنی حوزه ای که تقریباً گزاره ها و معارف وحیانی، برای اولین بار خودشان را در آن جا نشان می‌دهند. از آن که بگذریم، در حوزه تفکر و فرهنگ با چند لایه از علم و دانش مواجه هستیم. در مفهوم کلی، آن سطح، سطح پارادایم ها و چارچوب هاست؛ یعنی ما اولین گامی که در تولید علم بر می‌داریم این است که به یک چارچوب هایی دست پیدا می‌کنیم یا آن ها را می‌پذیریم. در درون چارچوب ها، نظریه ها قرار دارند و بعد از نظریه ها، حوزه گزاره هاست. برای مثال، وقتی در فقه در باب عبادات گزاره ها تکثیر می‌شود و احکام جدید استنباط می‌گردد، این گزاره ها به نظریه هایی که پیشاپیش در حوزه فقاهت پذیرفته شده یا استنباط گردیده باز می‌گردد. آن نظریه ها به نوبه خود در یک چارچوب هایی از حوزه فقاهت تعریف شده اند، یعنی ما نخست چارچوب های کلان کلامی و اخلاقی را پذیرفته ایم و سپس نظریه های فقهی مان را در درون آن ها طراحی کرده ایم. امروز از درون نظریه های ما، بر اساس روش های اجتهادی گزاره های فقهی تولید می‌شود. در این که ما همیشه - و حتی همین الان - در علوم مختلف به خصوص در فقه در لایه سوم به تولید علم می‌پردازیم، هیچ تردیدی نیست؛ یعنی ما دائماً گزاره های فقهی مان را تکثیر می‌کنیم و به سؤالات جدیدی پاسخ می‌دهیم. امروز مکلفین در حوزه فقه سؤال بی پاسخ ندارند و همه به نوعی پاسخ سؤالات خودشان را از درون این سیستم اجتهادی می‌گیرند. اما نکته مهم این است که آیا نظریه ای که در پشت این حرکت اجتهادی هست، می‌تواند پاسخ گوی نیازهای کنونی ما باشد؟ یعنی این



دستگاه نظریه‌ای در حوزه فقهات، تا چه اندازه قدرت تولید گزاره‌هایی را دارد که بتوانند نیازهای واقعی مخاطب را تأمین کنند؟ این یک سؤال است در حوزه تولید علم. سؤال دوم این است که آیا چارچوب‌هایی که ما طراحی کرده‌ایم (مثلاً برای فقه)، غیر قابل تغییر هستند و نمی‌توانند لااقل در بعضی جاها تغییر کنند تا بتوانند بهتر و فعال‌تر ما را در پاسخ‌گویی و در تأمین آن دو نیاز اولیه که عرض کردم (یعنی رقابت در حوزه نظر و کارآمدی در حوزه عمل) یاری بدهند؟

به نظر می‌رسد در حوزه تولید علم و اندیشه دینی، رسالتی که الان متوجه ماست در لایه‌های اول و دوم است. عرض کردم که حوزه منابع دینی از دیدگاه ما حوزه غیر قابل تغییری است و سخن از تولید علم در آن حوزه نمی‌شود. آن‌ها را باید بر اساس منطقی حجیت و استناد باز شناخت. اما صحبت در این است که آیا همین روش اجتهادی یا روش بازخوانی متون دینی، در حوزه چارچوب‌ها و ادبیات کلان علوم و در حوزه نظریه‌هایی که در درون این چارچوب‌ها مطرح می‌شود نیاز به تجدید نظر و بازسازی دارند یا ندارند؟ اگر کسی بر این گمان باشد که چارچوب‌های علوم اسلامی کاملاً بسته شده و نظریه‌هایی هم که امروز در این علوم رواج دارد و منشأ تولید گزاره‌هاست ثابت است، سخن از تولید علم و اندیشه دینی دیگر جایگاهی ندارد؛ جز این که تأکید کنیم که عالمان دینی و فقیهان ما باید پرکارتر عمل کنند. و سعی کنند این گزاره‌ها را تکثیر کنند. حال آن که سخن در کم کاری عالمان و فقیهان نیست، سخن در این است که مسیر کنونی علوم اسلامی، تنها محدوده‌ای از نیازها را پاسخ می‌دهد و محدوده‌های وسیعی را بی‌پاسخ می‌گذارد. از این جهت، تولید علم یا اندیشه دینی، ابتدا باید ساحت خودش را پیدا کند.

البته، باز هم تأکید می‌کنم که این ساحت تولید علم، باید کاملاً با حوزه‌های مقدس و در واقع با خطوط قرمز فکری ما نسبتش را تعیین کند. ما قائل به تجدید نظر در اصول و منابع دینی نیستیم، بلکه بحثمان در بازشناسی فعال و فراگیر معارف دینی و نحوه بهره‌گیری درست از منابع و کارآمد کردن معارف دینی در صحنه عمل است.



پژوهش‌ها

سال سوم - شماره دوازدهم - زمستان ۱۳۸۱

حجة الاسلام و المسلمین امینی: به نظر من بحث به جای خوبی رسیده است. یعنی معنای تولید این می شود که با مراجعه به منابع و بر اساس آن ها، اگر ما به «نظریات» جدیدی برسیم، تولید صورت گرفته است. البته همان طور که آقای سبحانی فرمودند، تولید به معنای تکثیر گزاره ها - که کار رایجی است و در واقع تکثیر فروع است - در هر صورت اتفاق می افتد و به نحوی هم گسترش عرضی علوم را به دنبال دارد. اما حق این است که تا زمانی که ابداعی در نظریات نکرده ایم، مدعی تولید نمی توانیم باشیم. اگر بخواهیم مثال بزنیم، مثلاً ورود «استصحاب» به بحث های اصولی، همراه با تحول است یا مثلاً در باب الفاظ، اگر دوره های مختلف را مقایسه کنیم، می بینیم که طرح بحث «اطلاق» در دوره های اخیر با آن چه در کتب اولیه اصولی است، کاملاً متفاوت است. تا این جا و بر اساس فرمایش آقای سبحانی با توضیحی که داده شد ما دو سطح از تولید را می توانیم از هم جدا کنیم: در یک سطح، شاخصه گسترش، بیشتر شدن گزاره هاست، اما در سطح دیگر که اصل هم همان است، شاخص، تحول در نظریات است. پس در این معنای اصلی تولید، ملاک «نظریه ها» است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پژوهش‌ها: خوب است در این جا از تفاوت تولید در سطح نظریه ها و تولید در سطح چارچوب ها مقداری بحث شود. تقاضا داریم که جناب آقای سبحانی این قسمت را بیشتر توضیح بدهند!

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: وقتی نظریه ای در یک علم داریم، این نظریه مسلماً در یک چارچوبی تعریف شده است. چارچوب یا پارادایم در یک علم، عبارت است از مجموعه مفاهیم اولیه، اصول و قواعد حاکم و مبانی روش شناسی. ممکن است در یک علم، خود چارچوب ها جابه جا شود، تغییر، یا توسعه پیدا کند. ما معتقدیم که در چارچوب هم می توان اجتهاد کرد، یعنی مفاهیم و اصول اولیه فقه مان را مورد بازنگری قرار می دهیم؛ برای مثال، روش اصولیین مولود چنین بازنگری ای در فقه است.

پژوهش دوز: ببخشید! اختلاف بین اخباری ها و اصولیین، در چارچوب است یا در نظریات؟

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: بخشی از آن در چارچوب است، اما در نظریه ها هم بین اصولیین و اخباریین اختلاف است. همین چارچوب های اصولیین نیز می تواند عمیق تر بشود، یعنی کسی بیاید لایه عمیق تری از این چهارچوب ها را مطرح بکند.

پژوهش دوز: حالا اگر علم اصول توسعه پیدا کرد، یعنی از قرن دهم تا چهاردهم اصولیین بزرگی آمدند و نظریات جدیدی دادند، این توسعه در چارچوب است یا در نظریات است؟

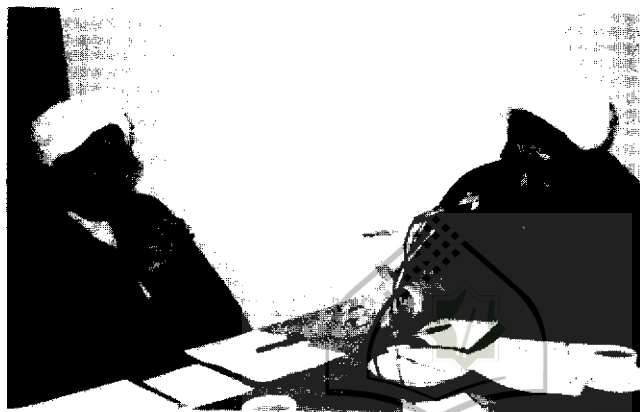
حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: بخشی از علم اصول، یعنی آن مبادی اولیه اش جزو چارچوب هاست، اما آن چه در درون علم اصول مطرح می شود، جزو نظریه هاست.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پژوهش دوز: حالا اصول را با فقه می سنجم. اصول علمی است که داخل خودش هم مبتنی بر یک چارچوب ها و نظریاتی است، اما وقتی با فقه مقایسه می گردد نسبت به آن، چارچوب به شمار می آید؛ پس چارچوب هم یک مفهوم نسبی است؟!

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: بله، چارچوب ها در مقایسه با علوم مختلف مشکک است. در تولید علم، به یک علم خاص نظر داریم. مثلاً وقتی می گوئیم در فقه می خواهیم تولید علم کنیم، تولید علم در فقه یا در چارچوب های فقه یا در نظریه های فقه یا در تطبیق گزاره ها بر اساس نظریات است، اما اگر از تولید در علم اصول سخن گفتیم، دوباره این علم اصول برای خودش چارچوب هایی، نظریه هایی و تطبیق گزاره هایی دارد. به همین ترتیب، هر علمی این سه لایه را می تواند داشته باشد.

حجة الاسلام و المسلمین امینی: اگر بخواهیم در خصوص علوم اسلامی گفت و گو کنیم، همان طور که آقای سبحانی فرمودند، یک بحث در شناسایی منابع داریم که در تعبیر ایشان هم بود که در منابع، دیگر تولید معنا ندارد. اما بعد از منابع، دو چیز در طول یکدیگر قرار دارند: یکی چارچوب ها است و دیگری نظریات که البته این ها را خیلی هم نمی توان از هم جدا کرد. طبیعی است که نظریات در سطح چارچوب ها



مطرح است، ولی به هر حال اعتباراً می توانیم فعلاً این طور بنا بگذاریم که شاید بعضی از علوم مثل معرفت شناسی، منطق، اصول فقه و بحث هایی مثل هرمنوتیک در سطح چارچوب ها دخالت می کنند و پاره ای دیگر مثل فقه، در سطح نظریه ها. در این صورت، تحولی که در سطح چارچوب ها صورت می پذیرد، به نوعی حاکم بر نظریات است و شاید بتوان گفت اساساً اگر نشاط علمی در سطح چارچوب ها وجود نداشته باشد، تحول در سطح نظریات اتفاق نمی افتد و اصولاً اگر ادعا کنیم که در نیم قرن گذشته، علوم اسلامی شکل و شمایل دیگری پیدا کرده و در پاره ای موارد با تحولات خوبی همراه بوده است، این تحول بیشتر مرهون بحث هایی است که متوجه چارچوب ها بوده است.

در هر صورت، به نظر بنده ما می توانیم برای تولید، تعریف و شاخص ارائه کنیم، اما مقوله تأثیرات اجتماعی علم و تأثیرگذاری آن در حوزه های مختلف و تمدن سازی

چیز دیگری است که در عرصه نتایج باید به بحث آن پرداخت. به عبارت دیگر، یک بحث به خود تولید برمی گردد و بحث دیگر به جهت گیری تولید. بحث هایی که این جا مطرح می شود، به نظر من بیشتر به جهت گیری تولید علم مربوط است تا خود تولید علم. البته اهمیت بحث در مورد جهت گیری تولید، کمتر از خود تولید نیست. ما فعالیت های زیادی را در حوزه تولید علم می بینیم، اما همواره یکی از سؤالات جدی این بوده است که تحوّل علوم را در چه راستایی دنبال می کنیم؟ طبیعی است که تولید نیاز به برنامه ریزی دارد و مسلماً در برنامه ریزی، ناچار باید فرآیند تولید علم را با اهداف کلان هماهنگ نمود.

احساس بنده این است که در بسیاری از زمینه ها در حوزه مطالعات اسلامی، دچار بی برنامه گی هستیم؛ یعنی می بینیم که فعالیت علمی و حتی تولیدی صورت می گیرد، اما انتظارات را برآورده نمی کند، کما این که گفته می شود تلاش های شما پاسخ گوی نیاز فعلی نیست. بنابراین بنده باز تأکید می کنم که دو مقام را باید از یکدیگر تفکیک کرد: ۱. تولید علم؛ ۲. جهت گیری حاکم بر تولید. و طبیعتاً برای هر کدام هم باید به دنبال شاخص بود. هم چنین بر این نکته تأکید می کنم که بسیاری از آن چه که به عنوان اشکال مطرح می شود، ماهیتاً ارتباطی به تولید ندارد، بلکه مربوط به توزیع علم است، انصافاً نباید این مطلب را نادیده بگیریم که ما در بخش توزیع اندیشه ها دچار مشکل هستیم و سبدهای توزیع ما در علوم اسلامی، هماهنگ با نیاز مشتریان نیست. البته این هم برمی گردد به این که ما در بهره برداری از علوم، نگاه های مؤثر و مفید نکرده ایم. گاه احساس می شود ما در غیر از جمع نخبگان حوزوی، وقتی به طرف مشتریان خودمان می رویم، عرضه زیاد و مورد پسند نداریم. پس همان طور که برای تولید، طراحی و برنامه ریزی می کنیم، باید برای توزیع هم برنامه ریزی کنیم. تصور بنده این است که اگر اندیشه های تولید شده به خوبی توزیع نشود، از آن جا که نتیجه کار به خود صاحبان اندیشه منعکس نمی شود و به اصطلاح «باز خورد» به سیستم بر نمی گردد، به همان حوزه تولید هم آسیب می زند و رکود را به دنبال خواهد داشت.



پیش‌درزه

سال سوم - شماره دوازدهم - زمستان ۱۳۸۱

حالا اگر یک توافق فی الجمله در مفهوم و معنای تولید هست، باید بیایم روی این موضوع بحث کنیم که آیا تولید در هر صورت مطلوب است؟ اگر برای تولید شاخصی داریم، به آن شاخص‌ها هم اشاره بشود. به هر حال شما با چه ملاکی می‌خواهید حوزه‌های فکری ما را نقد کنید؟ ما باید شاخص داشته باشیم و شاخص‌ها به نظر من، باید روشن باشند، چون اگر نباشد ممکن است کسی بگوید که اصلاً هیچ اتفاقی نیفتاده و طبیعتاً نقد هم به این معنا مفهوم پیدا نمی‌کند به هر حال، این نقد احتیاج به شاخص دارد. من از صحبت‌های آقای سبحانی این برداشت را کردم که شاخص یک تولید خوب و تولید مورد انتظار این است که در زمان خودش در آن لایه‌هایی که مواجهه با رقیب و مواجهه با سوالات پیدا می‌کند، بتواند برای برون‌شدن از آن بحران‌ها کارآمدی لازم را داشته باشد؛ یعنی تولید به هر حال باید کارآمد باشد. البته در عین حال سازگاری درونی‌اش را از منطق علمی خودش می‌گیرد، لیکن وقتی ما از بیرون ارزیابی می‌کنیم، جدای از این سازگاری درونی‌اش که باید منطق علمی‌اش پاسخ‌گو باشد، اگر ما نگاه تمدن‌سازی داریم، اگر این نگاه را داریم که بخواهد به تحول بینجامد و بخواهد این فاصله تأخیر تمدنی را پر کند، به هر حال ما خواسته یا ناخواسته پذیرفته‌ایم که یک نگاه کارکردگرایانه هم داریم؛ یعنی نمی‌خواهیم بدون دغدغه به مسأله تولید نگاه بکنیم و بدون هیچ دغدغه‌ای بگوییم برای ما آن چه مهم است این است که تحولات علمی دارد اتفاق می‌افتد، تعلیقه‌ها نوشته می‌شود، مو را از ماست می‌کشند، تطبیقات دارد اتفاق می‌افتد، بنابراین تولید هم دارد اتفاق می‌افتد و فی حد ذاته رشد خودش را دارد. اما در نگاه کلان که ما به تحول علوم نگاه می‌کنیم، باید برای این تحول یک شاخص داشته باشیم که اگر این شاخص بود بگوییم تحول، تحول مثبت و قابل قبولی است و اگر نبود بگوییم این مشکلات را داریم.

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: به نظر من اندیشه دینی در مفهوم کنونی دست کم سه ویژگی باید داشته باشد که در واقع مشروعیتش را به این سه ویژگی تمام



می‌کند. این سه ویژگی هم برمی‌گردد به این که ما داریم از مقولاتی صحبت می‌کنیم که دارای سه جهت و سه ضلع است: یکی جهت دینی علم و اندیشه است. در این جا ما از علم و اندیشه دینی سخن می‌گوییم، پس چارچوب‌ها و نظریه‌ها نیز چارچوب‌ها و نظریه‌های دینی هستند. ضلع دوم این اندیشه به حوزه عقلانیت برمی‌گردد که حالا یا عقلانیت نظری است یا عقلانیت عملی یا عقلانیت تجربی. وقتی ما سخن از تولید می‌گوییم، از فضای تعبد محض که فضای متون ناب دینی است داریم بیرون می‌آیم و طبعاً درگیر مقوله عقلانیت خواهیم بود. ضلع سوم این قضیه هم عینیت بیرونی است. به هر حال، اندیشه ما باید یک نسبتی با واقعیت بیرونی پیدا بکند. ما از علم و فکری صحبت می‌کنیم که دارای این سه ویژگی است. به دلیل ویژگی دینی، شرطش حجیت و استناد به منابع دینی است. یعنی هر کس در هر ساحتی اندیشه‌ای تولید می‌کند، باید بتواند با روش‌شناسی معهود خودش استناد این اندیشه را به دین تمام کند، اگر تمام نکند ما او را به وصف دینی نمی‌شناسیم. محور دوم که به حوزه عقلانیت مربوط است باید از قواعد عام عقلانی پیروی کند. ما معتقد به حجیت ذاتی عقل هستیم. البته این حجیت ذاتی جهات مختلف دارد، یعنی اگر نظریه تجربی است، باید خودش را در مرحله آزمون نشان بدهد. اگر یک هنجار یا ارزش را بیان می‌کند، باید با منطق عقل عملی سازگار باشد و اگر در حوزه نظر قرار دارد، باید آن شرایط و قواعد عقل نظری را داشته باشد.

پژوهش‌خیز: اگر یک نظریه دینی در حوزه علوم تجربی ارائه شد، حتماً بایستی به

محک تجربه ثابت بشود؟

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: اگر علمی است باید تجربه بشود. البته حالا باید بحث کنیم که آیا در حوزه تجربه، لزوماً باید منطق سکولار را بپذیریم یا همین دانش تجربی با معیار آزمون و خطا که با علم سکولار تفاوت‌هایی دارد.



پیشرو

سال سوم - شماره دوازدهم - زمستان ۱۳۸۱

حجة الاسلام و المسلمین امینی: ببینید! این سه شاخص که شما می‌گویید، شاخص اولش همان حجیت به معنای معهود است؛ یعنی همان که ما در اصول هم می‌گوییم. شاخص دوم هم همان کاربردی بودن است که این هم قابل قبول است. نظریه علمی باید جایگاه حل مسأله داشته باشد و بالاخره پرسشی را پاسخ بدهد؛ یعنی در معنای عام، کاربردی در درون یا بیرون آن علم داشته باشد. اما این که می‌فرمایید از عقلانیت برخوردار باشد، فکر می‌کنم شاخص مبهمی است. اگر ما فهمی مستند به متون دینی داریم که در درون علم هم دارای کاربرد است، این عقلانیت به عنوان یک وجه انضمامی چه مفهومی دارد؟ و اساساً در عرض حجیت، به دو شاخص دیگر اشاره کردن که معلوم نیست چه ارتباطی با حجیت دارد، محل ایراد است. خوب است نوع ارتباط این سه عامل با هم معلوم شود.

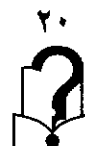
حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: اشکال شما کاملاً وارد است. اشکال در واقع این است که شما دارید سه تا معیار و مبنای منطقی تعریف می‌کنید که این سه معیار، اگر با همدیگر پیوند نخورد حجیت را تمام نمی‌کند. ما می‌خواهیم بگوییم ویژگی تولید فکر چیست؟ من ابتدا معیار سوم را بگویم و سپس به این اشکال پردازم. از آن جهت که این فکر یک نسبتی با واقعیت پیدا می‌کند، باید عنصر «کارآمدی» را داشته باشد. کارآمدی لزوماً این نیست که در میدان عمل، حتماً بتوان با آن تکنولوژی تولید کرد. یک گونه کارآمدی، تکنولوژی است. اگر شما گفتید که من یک طرح اعتقادی و کلامی دارم که می‌خواهد از دین دفاع کند، کارآمدی اش این است که امروز بتواند در صحنه عمل پاسخ‌گوی اندیشه‌های رقیب باشد.

اگر گفتید من یک نظریه اخلاقی دارم که به پرورش روحی انسان و کمال انسانی می‌انجامد، باید کارآمدی خودش را نشان بدهد. باز تکرار می‌کنم که ما حوزه معارف ناب دین را فعلاً کنار نداریم و تولید فکر را در ساحتی پایین‌تر از آن مطرح می‌کنیم؛ آن‌جا که می‌خواهد آن معارف دینی، یا قالب چارچوب‌های نظری پیدا

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: به نظر من اندیشه دینی در مفهوم کنونی دست کم سه ویژگی باید داشته باشد که در واقع مشروعیتش را به این سه ویژگی تمام می کند. این سه ویژگی هم برمی گردد به این که ما داریم از مقولاتی صحبت می کنیم که دارای سه جهت و سه ضلع است: یکی جهت دینی علم و اندیشه است... ضلع دوم این اندیشه به حوزه عقلانیت بر می گردد... ضلع سوم این قضیه هم عینیت بیرونی است.

بکند و یا در قالب نظریه ها یا گزاره های منسجم علمی (دیسپلین علمی) خودش را نشان بدهد. در این ساحت هاست که به تناسب محتوا و مضمونش باید این سه ویژگی را داشته باشد.

اما نکته مهم این است که این سه ویژگی بریده از هم نیست. خیلی ها این سه معیار را جداگانه قبول دارند؛ یعنی کارآیی آن را از یک جا می گیرند و منطق عقلانی اش را در یک روش شناسی سکولار تعریف می کنند و حجیتش را هم مثلاً بر اساس فقه سنتی می خواهند تعریف بکنند. این تلقی قابل قبول نیست، بلکه اساساً امکان ناپذیر است. باید روشن کرد که واقعاً چگونه می توان این ها را با همدیگر جوش داد و در یک منطق عام تر تعریف کرد تا حجیت با عقلانیت و کارآمدی هماهنگ بشود. به نظر بنده، در گذشته منطق اجتهادی اصولیین (بر خلاف اخباریین)، به دنبال تأمین این دیدگاه بوده است، یعنی سعی کرده است در مناسبات سنتی، هم حجیت دینی را تمام کند و هم در حد خودش عقلانیت را به خدمت بگیرد؛ البته عقلانیتی که با آن منطق اجتهاد تنافی پیدا نمی کند. همچنین تلاش کرده است کارآیی خودش را هم نشان بدهد، یعنی سعی کرده فقه در تماس با عینیت جامعه مطرح بشود. اما تحولات دو سده اخیر، به دلیل این که میان بستر اجتماعی و حوزه نظریه سازی فقه ما فاصله انداخته، این معیارهای سه گانه را از هم بریده است؛ یعنی فقیه با منطق اصولیانی که در آن مناسبات تعریف شده،



پژوهش‌های

سال سوم، شماره دوازدهم، زمستان ۱۳۸۱

می خواهد حجیت را تمام بکند، اما عقلانیت در حوزه نظریه های اقتصادی و سیاسی، عقلانیت ابزاری سکولار است. این است که فقیه حقیقتاً ماهیت بیمه و بانک را نمی تواند تشخیص بدهد. آن عقلانیتی که باید بیاید بانک مدرن را تعریف و کالبد شکافی بکند، عقلانیت ابزاری سکولار نیست، یک عقلانیتی است که نسبتش با حجیت دینی نیز روشن شده باشد. از سوی دیگر، حوزه کارآمدی فقه هم فراموش شده است، به دلیل این که فقه ما نسبتش را با واقعیت های عمومی جامعه فراموش کرده است. از این جهت، من عرض کردم که اشکال جناب عالی وارد است که شما اگر سه حوزه با سه معیار برای تولید فکر دینی نام بردید و نتوانستید نسبت این سه را با یکدیگر در یک منطق عمومی تعریف بکنید، عملاً فضای علم و عمل را دچار تشتت کرده اید. پس آن دین حداکثری یا آن علم دینی حداکثری، باید بتواند این سه حوزه را با یکدیگر پیوند منطقی بدهد.

حجة الاسلام و المسلمین امینی: به نظر بنده باز ابهام این قسمت باقی ماند. بنده برداشتم این است که کنار آمدن یا عقلانیت، ربطی به حجیت ندارد. البته می توانیم بگوییم که اگر یک نظریه بخواهد ایفای نقش کند، به مقوله ای به نام کارآمد بودن نیاز دارد. در واقع، کارآمدی نظریه یک مزیت است که بعد از حجیت مطرح می شود. ظاهراً آن چه که این جا از «عقلانیت» اراده می شود، آن است که در منطق نخبگان و اهل علم و کسانی که می خواهند از این نظریه بهره برداری کنند، توجیه کافی داشته باشد و لذا صرف این که انتساب نظریه را به مبانی معرفتی خودمان تمام کنیم، کافی نیست ولو این که حجیت تمام شده است و نگران حجیت نظریه نیستیم. اما اگر بخواهیم مؤثر باشد و به عنوان یک «نظریه» تأثیر گذار باشد، باید تلقی به قبول شود و لذا در این برداشت، عقلانی شدن نظریات منظور است؛ یعنی ما علاوه بر استخراج نظریات، باید بتوانیم آن ها را با ملاک های خودش معقول کنیم، یعنی دستگاه توجیه کننده آن را داشته باشیم.



حجة الاسلام والمسلمین سبحانی: بله، درست است. مثال هم می توان زد. الان مثلاً در حوزه نظام حقوقی زن، تولید فکری داریم. حالا ما با کمی تسامح می گوئیم که پارادایم های دینی اش تعریف شده است، اما این پارادایم ها هنوز به حوزه عقلانیت نیامده است؛ یعنی نتوانسته ایم بر اساس مبنایی در فلسفه حقوق و روش شناسی حقوقی، آن را به منطق قابل تفاهم تبدیل کنیم. پس هنوز نظام حقوق زن ما عقلانی نیست. می گوئیم همان تناسبات حقوقی را که طرح کردیم حجیتش تمام است، اما ما این چارچوب یا این نظریه فقهی را باید به مخاطبمان منتقل بکنیم و سپس مبنای عمل قرار دهیم. این به تفاهم عمومی و علمی نمی رسد، بلکه در حوزه تعبد و بین پاره ای از متدینان می ماند. این حوزه تداول و تفاهم با مخاطبان، حوزه عقلانیت است.

پژوهش حوزه: در این جا سؤالی که مطرح می شود این است که ما چگونه می توانیم مباحث آسیب شناسی و آفت شناسی در عرصه تولید علوم دینی را تبیین کنیم؟ و اصلاً در قلمرو واقعیت های عینی حوزه های علمی و دانشگاه ها، مسأله تولید علوم دینی - به خصوص - با چه آسیب ها و آفت هایی می تواند مواجه باشد؟

حجة الاسلام والمسلمین امینی: ما الان اجمالاً تعریفی از تولید و شاخص هایی هم برای نظریه پردازی داریم و تقریباً پذیرفته ایم که مقوله تولید علم، باید دارای راهبرد کلان باشد و برای تحول علوم در حوزه و دانشگاه، باید نگاه کلان داشته باشیم. مسلماً اگر بخواهیم تولید علم در ایران را با استانداردها مقایسه کنیم، هم در شاخص های انسانی و هم در شاخص های مالی و هم از نگاه ساختاری و نیز از منظر رفتار و عملکرد، هیچ یک در حد قابل قبول نیستند. مثلاً در شاخص نیروی انسانی، گرچه آمار دقیقی را لااقل بنده ندارم، اما فکر می کنم الان در همین حوزه علمی، تعداد نیرویی که بتوان به عنوان افراد درگیر در حوزه پژوهش روی آن ها حساب کرد، آن قدر نیست که ما را راضی کند و در حد نیازهای واقعی ما باشد! از نقطه نظر



پژوهش حوزه

سال سوم - شماره دوازدهم - زمستان ۱۳۸۱

شاخص ساختاری هم که معلوم است، ما در حوزه علمیه در وجود مراکز پژوهشی به معنای استاندارد آن مشکل داریم. تصور من این است که ما ظرفیتی خیلی بیشتر از این را باید برای مأموریت حوزه های علمیه سازماندهی کنیم. اساساً ساختاری در نظام آموزشی سنتی وجود داشته که آن هم در عین موفقیتش در پاره ای مأموریت ها، در تربیت نیروی انسانی پژوهشگر متناسب با نیازهای زمان دچار کاستی است. ما باید علاوه بر این که نظام آموزشی خود را با مأموریت تولید علم هماهنگ کنیم، نظام پژوهشی در خور را هم به تدریج پدید بیاوریم. در شاخص عملکرد هم می توانیم به برون داد حوزه توجه کنیم: به وضوح می بینیم که محصولات ما در راستای تامین اهداف ما قرار ندارند.

البته حرکت حوزه در سال های پس از پیروزی انقلاب و خصوصاً در ده سال گذشته بسیار امیدوار کننده بوده است، اما هنوز با توجه به نیازها احتیاج به کار بیشتر هست.

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: گاهی اوقات می گوئیم که این مسیر تولید فکر با چه آسیب هایی می تواند مواجه بشود، اما یک موقع می گوئیم الان دستگاه تولید اندیشه دینی ما با چه آفت هایی مواجه است؟ به عبارت دیگر، دستگاه تولید فکر ما - اگر نگوئیم راکد مانده - حداقل با نیازهای زمان هماهنگ و همسو نیست. برای بازشناسی این آفت ها، از جهات مختلف می شود وارد بحث شد. یک جهت به لحاظ نظام آموزشی ما است؛ یعنی نظام آموزشی دینی ما چنان که بایسته است چنین انگاره هایی را برای تولید دانش ایجاد و ترویج نمی کند. به گمان من نظام آموزشی حوزه ما، برای تولید فکر در مفهوم کنونی ساخته نشده یا حداقل نیاز به بازسازی دارد. باید در آموزش اصل را بر نظریه سازی، خلاقیت و تناسب میان اندیشه ها و نیازها قرار داد. این چیزی است که الان در نظام آموزشی مغفول است.

مشکل دومی که داریم به لحاظ روش شناسی است. ما هنوز در حوزه پژوهشمان به اهمیت مقوله روش شناسی واقف نشده ایم. علم و پژوهش مرهون روشی است که



دانش را تولید می‌کند. ما به محصول توجه داریم، اما به ابزارهای تولید محصول توجه نداریم. اگر صنعتی فقط به محصول خودش توجه کند و به ارتقای تکنولوژی نپردازد، در همان نقطه می‌ماند. بنابراین بازسازی منطق تولید دانش هم آفت دوم در پژوهش دینی ماست. نکته سوم که به گمان من از آن‌ها کم‌اهمیت‌تر نیست، در حوزه مدیریت پژوهش است؛ یعنی اگر محور دوم آسیب را در حوزه فرهنگ و ذهنیت پژوهشی دنبال می‌کرد، آفت سوم به مدیریت پژوهش برمی‌گردد. انصاف این است که ما هنوز نتوانسته‌ایم یک مدیریت بسامان و هدفدار برای پژوهش طراحی کنیم. عمق فاجعه در این جا است که همین ظرفیت‌های مدیریتی و امکانات پژوهشی خودمان را هم به درستی به کار نگرفته‌ایم. شما ببینید مجموعه امکاناتی که در عرصه پژوهش داریم چقدر است و بازده و محصول این امکانات چیست؟ البته قبول دارم که نیازمندی‌های پژوهش دینی ما از آن‌چه که هست بسیار بسیار بیشتر است، ما در اقتصاد پژوهش مشکل داریم، اما همان سرمایه‌هایی را هم که داریم درست مدیریت نمی‌کنیم و به دلیل نداشتن این مدیریت، هیچ‌گاه پژوهشگر ما، پروژه‌های پژوهشی ما و فرآیند پژوهش، آن مطلوبیت لازم را ندارد. علوم دینی

من در این جا می‌توانم به صراحت اعلام کنم که بعضی از دستگاه‌های فرهنگی و پژوهشی ما در حوزه علمیه، حتی از کادر مدیریت مناسب هم برخوردار نیستند؛ یعنی تصور ما از مدیریت فرهنگی حداکثر چیزی در حد مدیریت نهادهای اجرایی است و حتی گاهی اوقات از آن هم پایین‌تر است؛ یعنی اگر ما یک دستگاه اقتصادی داشتیم، هیچ وقت آن را به مدیرانی در این سطح واگذار نمی‌کردیم، چون ارزش آن امکانات و محصولات را می‌دانستیم. اما در پژوهش و در حوزه فرهنگ دینی، چون در امور کمی امکان اندازه‌گیری وجود ندارد، به راحتی سرمایه‌ها و امکانات فرهنگی ما را به دست مدیرانی می‌دهیم که در اداره این مجموعه کاملاً ناتوانند. این جا می‌خواهم پلی بزنم به فرمایش مقام معظم رهبری در پاسخ به دانش‌آموختگان. ایشان یکی از آفت‌هایی را که در آن جا ذکر کرده‌اند این بود که



پژوهش روز

سال سوم، شماره دوازدهم، زمستان ۱۳۸۱

«صاحبان قدرت»، «ثروت» و «تریبون» نباید در حوزه فرهنگ نقش ایفا کنند. من وجدان جمعی نخبگان حوزه و دانشگاه را به داوری می‌طلبم که انصافاً مدیریت های فرهنگی ما تا چه اندازه از این نوع آفت‌ها مبرا هستند؟ یعنی تا چه اندازه مدیران فرهنگی ما از صاحبان قدرت و ثروت متأثر نمی‌شوند. تا زمانی که مدیر ما دارای اندیشه و برنامه مستقلی برای خودش نیست و به آفت روزمرگی و ارتباطات فردی محدود است، نباید انتظار داشت که متأثر از صاحبان تریبون و قدرت و ثروت نشود. به جد معتقدم که اگر ما می‌خواهیم از آفت‌های کلان تولید فکر در حوزه جلوگیری کنیم، باید بیش از هر چیز به مؤسسات پژوهشی و آموزشی مان برگردیم و به مدیریت آن‌ها توجه کنیم. اگر مدیریت این نهادها درست بشود و امکان سامان‌دهی علمی و هدفمند در آن‌ها فراهم شود، نیروی انسانی توانمند نیز پرورش پیدا می‌کند. چون اگر در عرصه روش‌شناسی یا جهات دیگر کاستی‌هایی وجود داشته باشد، با یک مدیریت سالم و توانمند قابل حل و فصل است. بالعکس، اگر مدیران در مدیریت فرهنگی استقلال نداشته باشند و همیشه زائده‌ای بر نهادهای سیاسی و اقتصادی باشند، اگر بهترین نیروی انسانی را درون این سیستم وارد کنید و بهترین امکانات را در این نهاد بریزید و بهترین برنامه‌های پژوهشی را پیش‌بینی کنید، تولید فکری اتفاق نمی‌افتد.

پژوهش‌روز: رهبر انقلاب در نامه خود و همین‌طور نویسندگان نامه به ایشان روی عواملی تأکید کرده‌اند، از قبیل تحول ساختاری در حوزه و دانشگاه، شناسایی استعدادهای برتر در حوزه، مسأله تخصصی شدن علوم و حمایت از افراد خلاق و نشریه‌های تخصصی. حضرت عالی هم به مسأله مدیریت پژوهشی و ساختار پژوهشی اشاره فرمودید که نکته بسیار مهمی است. نظر حضرت عالی در مورد این عناصر (ضرورت شناسایی استعدادهای برتر، تخصصی شدن علوم و...) چیست؟

حجة الاسلام والمسلمین سبحانی: همان‌طور که اشاره شد و در متن نامه مقام معظم رهبری هم هست، به نظر می‌رسد ما باید برای رسیدن به تولید فکر و اندیشه دینی، به



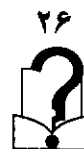
دو دسته نیازها توجه کنیم: یکی به ظرفیت‌ها و امکانات درونی (درون حوزه پژوهش و آموزش و درون حوزه و دانشگاه) مربوط می‌شود و دیگری به شرایط بیرونی. این دو را نخست باید از هم تفکیک کرد تا مشخص بشود متولیان این‌ها کیستند و چه کارهایی باید انجام بدهند.

در مورد ظرفیت‌های درونی به نکاتی اشاره کردید که کاملاً هم درست است؛ یعنی اگر قرار باشد ما حوزه پژوهش و آموزشمان را اصلاح کنیم، حتماً بایستی در ساختار آموزشی و پژوهشی کنونی در سرفصل‌ها، در روش‌های آموزش و پژوهش و ... تجدید نظر کنیم؛ باید نیروی انسانی کارآمد و استعداد‌های نخبه را متوجه حوزه پژوهش کنیم و توجه داشته باشیم که در حوزه تولید دانش، کیفیت مهم‌تر از کمیت است. در این حوزه، گاهی یک متفکر بار یک نسل را



در یک رشته علمی به دوش می‌گیرد و برمی‌دارد. تخصصی شدن علوم یکی از محورهای این ظرفیت‌های درونی است، اما باز هم باید توجه کرد که هر کدام از این‌ها چه معنا و مفهومی دارد و چه کاری باید کرد.

حمایت از نشریات، ناشران و مؤلفان توانمند و نخبه هم بخشی از آن ظرفیت‌های درونی است که باید سامان بیابد. همه این‌ها نیاز به برنامه و هدف گذاری دارد. برای مثال کشف استعداد‌های برتر یا حمایت از استعداد‌های برتر به چه معنا است؟ اصلاً استعداد برتر چیست؟ چگونه باید شناسایی بشود؟ چگونه باید حمایت بشود؟ هر کدام از این‌ها سرفصل یک برنامه ریزی دقیق است. تخصصی کردن علوم معنایش این نیست که ما هر چه به نظرمان رسید یا هر نیازی که داشتیم، این را تبدیل به یک



پژوهش‌خبر

سال سوم - شماره دوازدهم - زمستان ۱۳۸۱

رشته علمی بکنیم. به گمانم در این زمینه مدیریت حوزه علمیة قم دچار یک خطایی شده که تأثیراتی استراتژیک در حوزه آموزش به جای خواهد گذاشت. رشته تخصصی در حوزه های آکادمیک تعریف دارد و ایجادش هم به بسترسازی و برنامه ریزی دقیق نیاز دارد. پیش از هر چیز، باید برای آن رشته علمی، دانش لازم، مفهوم جدید یا ادبیات تازه فراهم آورد. بعد از آن، باید دید تا چه اندازه توانسته ایم نخبگان را متوجه آن ساحت علمی کنیم که استادان و مؤلفان این رشته یا پژوهشگران اولیه و اساتید مشاور این رشته باشند؟ تا اقبال عمومی و ذهنیت عمومی در بدنه حوزه ایجاد نشود، ایجاد این رشته ها جز تولد نوزاد ناقص الخلقه ای که هر چه رشد می کند مشکلاتش هم بیشتر می شود چیز دیگری نخواهد بود. برنامه ریزی هم مرهون یک مدیریت درست است.

من دوباره به بحث اصلی بزمی گردهم: در بخش اول که بخش ظرفیت های درونی است، مسؤولیت اصلی به عهده مدیران عالی مجموعه های علمی و دینی است. این ها باید حمایت کنند تا مدیریت های سالم، کارآمد و هدفدار در حوزه آموزش و پژوهش حوزه و دانشگاه شکل بگیرد. بخش دوم شرایط بیرونی است؛ اگر شما همه ظرفیت ها را هم ایجاد بکنید، باز برای تولید فکر کافی نیست. ممکن است شما رشته های تخصصی ایجاد کنید، استعدادهای برتر را جذب بکنید، روش شناسی درستی را طراحی بکنید و حتی حمایت هم بکنید، اما فضای لازم و نظام ارزشی مناسب برای نخبگان و تولیدگران فکر و دانش موجود نباشد و یک نخبه احساس بکند که طرح بحثی جدید در فقه یا تفسیر یا کلام همیشه با انگشت اتهام و تردید مواجه می شود، طبیعی است که ظرفیت بسیاری از نخبگان متوجه تولید فکر نخواهد شد. وقتی فرد احساس می کند که اگر در سیستم موجود عمل کند، پاداش می بیند و ارتقای وضعیت پیدا می کند، اما وقتی به حوزه تولید فکر می آید همان حیثیت و وجاهت اولیه خودش را هم از دست می دهد، عملاً در می یابد که نباید وارد این عرصه خطرناک شد. البته انسان های محدودی هستند که در هر شرایطی



حرف خودشان را می‌زنند و آرمان‌های خودشان را پیگیری می‌کنند، ولی قاطبهٔ نخبگان فکری، معمولاً در یک فضای سالم سیاسی به این کار می‌پردازند و این شرایط سیاسی همان چیزی است که مقام معظم رهبری فرمودند.

صاحبان قدرت در حوزه علم و تفکر چیزی را می‌پسندند که به قدرت آن‌ها بیفزاید (یا حداقل قدرت آن‌ها را تهدید نکند)، حال آن‌که یک نخبهٔ فکری اولین دغدغه‌اش این است که معضل موجود را حل کند و به اصلاح و بهبود شرایط بپردازد. صاحبان ثروت هم در این زمینه نقش ایفا می‌کنند، وقتی امکانات و بودجه‌های پژوهشی بعضاً در اختیار افرادی است که شرایط علم و دانش را ندارند و حداقل صاحبان علم و اندیشه نیستند، طبیعی است که توزیع ثروت در نهادهای فرهنگی و در بین عناصر فرهنگی، به گونه‌ای خواهد بود که انگیزه‌های نخبگان ما را دچار اختلال می‌کند. اگر امکانات و ثروت، در خدمت ارزش‌گذاری درست در حوزه دانش قرار نگیرد، دانشمندان و اندیشه‌ورز را منحرف می‌کند و از مسیر اصلی خودش بیرون می‌راند.

از این جهت، من به آزادی به مفهوم درست خودش، یعنی آزادی حوزهٔ فرهنگ از قید و بندهای قدرت و ثروت، دوزنگانه داشتن فرهنگ و دانش از جوسازی‌ها و غوغاسالاری‌هایی که معمولاً در شرایط کنونی جامعه ما وجود دارد، معتقدم. این‌ها جزء شرایط بیرونی است. ما امروز در عرصه فرهنگ کشور نهادی نداریم که مقولهٔ تولید فکر را مدیریت و سازماندهی کند. حتی وقتی کتاب سال یا طرح‌های برگزیده سال را هم انتخاب می‌کنیم، به دنبال این نیستیم که آیا این یک فکری تولید کرده است یا نه؟! نه نهادش را داریم، نه شاخص‌هایش را داریم که استانداردسازی کند که اصلاً شاخص تولید فکر چیست! تا زمانی که واقعاً این شرایط بیرونی فراهم نشود، آن ظرفیت‌ها هم اگر ایجاد بشود امکان بروز و امکان خلاقیت ندارد.

در بیان اهمیت شرایط بیرونی، به نکته‌ای که قبلاً عرض کردم، اشاره می‌کنم که یک نظریه یا یک چارچوب اگر بخواهد مورد قبول باشد باید عقلانی و کارآمد بشود. عقلانیت و کارآمدی مرهون تفاهم اجتماعی نخبگان است، مرهون تصویب



آن از طریق عقل جمعی متخصصان است و این مرحله حتماً نیاز به یک تعامل آزاد و منطقی با واقعیت‌های اجتماعی و با شرایط بیرونی دارد. از این جهت، شرایط بیرونی می‌تواند حتی در خود تولید فکر نقش ایفا کند.

حجة الاسلام و المسلمین امینی: اگر بخواهیم فرمایشات مقام معظم رهبری را در این نامه مد نظر قرار بدهیم به نظر من عمده و اساس این است که ببینیم آیا با این منظر موافقیم یا نه؟ اگر دغدغه برنامه ریزان و کسانی که در حوزه صاحب نفوذ هستند، همراهی با این نگاه نداشته باشد، گمان می‌کنم نتیجه‌گیری هم مشکل است. البته در گام اول ما باید به این امر مهم توجه داشته باشیم که مقولاتی از این دست، خیلی هم توصیه پذیر نیستند و ما باید عنصر زمان را قطعاً لحاظ کنیم. مهم این است که مقوله

حجة الاسلام و المسلمین امینی: ما باید ارزش‌های سنتی حوزه‌ها را نه تنها تضعیف نکنیم، بلکه در تقویت آن‌ها تلاش کنیم. حوزه‌های علمیه همواره مهد تربیت مجتهدین بوده است. این مقوله را باید به درستی و ظرافت شناسایی کرد.

تولید فکر و توجه به ایده پردازی، یک ارزش و هنجار عمومی بشود. الان در مقام گفتار، همگی تصدیق می‌کنیم که تولید فکر مهم است، اما مهم این است که یک مطالبه عمومی بشود و همه این را بپذیرا باشند و ارزش‌گذاری‌ها هم بر همین منوال باشد. طبیعتاً اگر ارزش علم و عالمان را در این نقطه جست و جو کنیم، برنامه ریزی هم جور دیگری خواهد بود و البته هزینه این کار را هم باید داد. نمی‌شود بگوییم برای ما تولید فکر و اندیشه مهم است و از آن طرف برای آن هزینه‌ای نکنیم. از نحوه‌ی گزینش و پذیرش دانش پژوه در حوزه تا طراحی سیستم مدارس، شکل اجرایی تدریس، نوع دروس خارج حوزوی، دروس تخصصی و ... همگی باید با این هدف هماهنگ باشند. از این گذشته، نکته مهم این است که باید فضای حوزه را به سمتی برد که نشاط این کار در آن فراهم گردد. فضای نقد و بررسی آرا باید تأمین شود و البته



نقش فرهنگ در این جا خیلی مهم است. باید طلبه هایمان را برای چنین فضایی تربیت کنیم. ما باید قدم ها را خیلی حساب شده برداریم. خیلی ساده است که سریعاً با دست بردن در برنامه ها تغییراتی را ایجاد کنیم، اما باید با بینش درست به این سمت برویم. توجه به مقوله های کیفی و پرهیز از نگاه های صرفاً کمی، دقت بیشتری را طلب می کند. اساساً کار در حوزه، باید هر چه بیشتر با فکر همراه باشد. ما باید ارزش های سنتی حوزه ها را نه تنها تضعیف نکنیم، بلکه در تقویت آن ها تلاش کنیم. حوزه های علمیه همواره مهد تربیت مجتهدین بوده است. این مقوله را باید به درستی و ظرافت شناسایی کرد. خیلی از بزرگان هم همیشه نگران همین مطلب بوده اند که بنیه حوزه تضعیف گردد. اما این دغدغه میمون و مبارک و قابل قبول، گاه بیش از اندازه ما را دچار ترس می کند. این است که عرض کردم باید سنجیده حرکت کرد.

به هر حال همین حوزه با ارزش هایی که در خود داشته است نیروهای سرنوشت سازی را تحویل جامعه علمی داده است. مهم این است که بین شکل و قالب بتوانیم نسبت متوازنی برقرار کنیم. گاه به خاطر حفظ ارزش های علمی حاکم بر حوزه، بر برنامه های خاصی اصرار می شود که شاید آن اصرار به جا نباشد. از طرف دیگر، به بهانه وارد کردن شکل و قالب های زیبا به حوزه، ممکن است تصمیماتی گرفته شود که به تدریج به محو آن ارزش های حاکم بر محیط علمی حوزه بیانجامد. ما باید این نقطه اعتدال را همواره مد نظر داشته باشیم.

هر قدر روی مأموریت های حوزه بحث بیشتری صورت گیرد و نخبگان بیشتر توجیه شوند، ما خطای کمتری را مرتکب شده ایم. در هر صورت، بنده گمان می کنم ضرورت هایی که در نامه به آن اشاره شده به نحوی مورد توجه بسیاری از حوزویان است و آرام آرام در بدنه و رأس حوزه جای خودش را پیدا خواهد کرد. ما در عین حال، باید مسائل خودمان را در این رابطه طبقه بندی کنیم و سهم هر یک را در جای خودش ادا کنیم. مطالبات فرعی را به جای اصلی نشانیم و سعی نکنیم با



پژوهش‌دوره

سال سوم - شماره دوازدهم - زمستان ۱۳۸۱

پاسخ‌های مستعجل، اصل سؤال و مسأله را به فراموشی بسپاریم. دغدغه اصلی که در این پیام هم منعکس است این است که سهم علمی حوزه، باید در حدی بالاتر از آن چه که فعلاً هست باشد. البته همه افرادی که از نفوذ برخوردارند، باید کمک کنند تا این شرایط فراهم شود.

پژوهش‌دوره: رهبر انقلاب در این نامه فرموده‌اند که مسأله تولید علم و تقویت علوم، منحصر به علوم دینی نیست، بلکه در علوم دانشگاهی ما هم باید به مسأله تولید و زایش علوم توجه شود. به نظر می‌آید که دانشگاه‌های ما هم عمدتاً مصرف‌کننده بوده‌اند تا تولیدکننده؟

حجة الاسلام و المسلمین سیحانی: در یک نقطه میان حوزه و دانشگاه اشتراك وجود دارد و آن این است که دستگاه تولید فکر و نظریه در این دو مرکز یا تعطیل است یا حداقل تاخیر جدی دارد. اما در چرایی آن می‌توان گفت که بین حوزه و دانشگاه تفاوت‌هایی وجود دارد. اگر حوزه به عرصه تولید دانش نرسیده، به دلیل آن نکاتی است که عرض شد؛ یعنی ما از جهت مبانی و زیرساخت‌های فکری دچار مشکل نیستیم، ما زیرساخت‌های فرهنگی خودمان را در اختیار داریم، اما نتوانسته‌ایم این مبانی و زیرساخت‌ها را تبدیل به دانش، اندیشه و محصولات قابل مصرف کنیم. به تعبیر دیگر، نتوانسته‌ایم این‌ها را در یک فرآیند منطقی به مخاطبان خودش برسانیم و اثرگذاری کنیم. در دانشگاه تقریباً قسماً به عکس است، دانش‌های رایج در دانشگاه‌های ما، عمدتاً ناظر به واقعیت‌ها و نیازها هستند و روش‌شناسی آن‌ها هم کاربردی است، اما نکته مهم این است که دانشگاه در کشور ما بر پایه‌ها و مبانی فرهنگی خودی نشسته است. ما همان‌طور که تکنولوژی وارد این کشور کرده‌ایم، علوم تجربی و علوم انسانی را هم وارد کرده‌ایم، بدون این که زیرساخت‌های آن‌ها را بشناسیم و در آن‌ها تأمل نماییم. ده‌ها سال است که علوم جدید در این کشور آمده است و تازه ما متوجه شده‌ایم که این علوم تابع یک روش‌شناسی ویژه است و آن

روش‌شناسی تابع یک مبانی فلسفی است. ما بدون داشتن آن مبانی فلسفی و فرهنگی و بدون توجه به روش‌شناسی خاص آن علوم، محصولات را به عنوان علوم انسانی و علوم تجربی آورده‌ایم و در کشور مصرف می‌کنیم. حالا کاری که باید اتفاق بیفتد این است که میان مبانی و زیرساخت‌های فرهنگی حوزه و جنبه‌های کاربردی و عقلانی دانشگاه به نوعی پیوند ایجاد بشود. پیوند این دو حوزه است که تولید را در مفهوم درستش تحقق می‌بخشد، اما باید در این جا از یک آسیب پرهیز کرد و آن آسیب این است که فکر کنیم می‌توان محصولات کنونی دانشگاه را با محصولات کنونی حوزه تلفیق کرد. ترکیب این‌ها امکان‌پذیر نیست، چون از دو زیرساخت فرهنگی و فکری متفاوت برخوردارند.

تنها راه این است که ما با بازنگری در این‌ها به یک ترکیب جدید و به یک معجون تازه دست پیدا کنیم تا مبانی و ارزش‌های فرهنگی ما با استفاده از تجربیاتی که در آن سوی دنیا بوده و در دانشگاه‌های ما کمابیش متجلی است، به یک روش‌شناسی جدید دست پیدا کند و به طور مستقل به محصولات جدید کاربردی دست یازد. به عبارت دیگر، اگر ما بگوییم در حوزه علمی حجیت و استناد تمام می‌شود، این حجیت و استناد باید بر اساس همین مبانی، عقلانی و کارآمد بشود. عقلانیت موجود در دانشگاه عقلانیت متناسب با دین نیست، عقلانیت سکولار است. در حوزه کارآمدی هم، کارآمدی‌ای که علوم دانشگاهی دنبال می‌کند، متناسب با نیازهای بومی جهان اسلام و جامعه ایران نیست. برداشت من از فرمایشات رهبری این است که دستگاه علمی دانشگاه در نقطه اول باید متوجه به زیرساخت‌های علوم جدید بشود؛ یعنی به جای پرداختن صرف به محصولات علمی، به مبانی و روش‌شناسی تولید آن علم توجه کند. دوم این که سعی کند متناسب با عقلانیت دینی و متناسب با نیازهای موجود جامعه به تولید نظریه‌ها و گزاره‌های جدید همت گمارد. اگر چنین چیزی در دانشگاه اتفاق بیفتد، یعنی آن‌ها به زیرساخت‌ها برگردند و به جای مبانی سکولار، زیرساخت‌های دینی را مبنای قرار



بدهند و از این طرف، در حوزه علمیه آن زیرساخت های فرهنگ اسلامی دائماً بازشناسی شود و سعی کنند آن ها را عقلانی کنند و به حوزه نخبگان علمی بکشانند و به کاربردها و جنبه های کاربردی این زیرساخت های فرهنگی توجه کنند، این زمینه ها ارتباط منطقی میان حوزه و دانشگاه را فراهم می کند. در این صورت، حوزه و دانشگاه دو نهاد هستند که یک هدف واحد را دنبال می کنند، منتهی از دو پایگاه، که این دو پایگاه به تدریج به لحاظ فکری به یکدیگر نیازمند می شوند.

پیش درآمد وحدت و هماهنگی نیازمندی است، تا نیازمندی دانشگاه به حوزه و حوزه به دانشگاه به لحاظ فکری ایجاد نشود، وحدت بی معنا است. وقتی می گوئیم دانشگاه باید به زیرساخت های فرهنگی حوزه بازگردد، یعنی باید برگردد به حوزه و وقتی می گوئیم حوزه باید به جنبه های عقلانی و جنبه های کارآمدی توجه کند، یعنی باید برگردد به تجربیات و دستاوردهای جدیدی که عمدتاً در دانشگاه ها متمرکز است و سعی کند آن ها را بر اساس مبانی خودش اصلاح و ترمیم کند. این حرکت دوسویه هم به تولید علم تجربی و علوم انسانی بومی می انجامد و هم دستگاه تولید اندیشه دینی را فعال می کند و به عرصه کارآمدی نزدیک می سازد.

حجة الاسلام والمسلمین امینی: این نکته ای که در بیانات جناب آقای سبحانی بود مهم است که نوع تعامل علوم تولید شده در حوزه علمیه با علوم دانشگاهی چگونه باید باشد؟ وضعیتی که الان دنبال می شود، ترکیبی انضمامی از علوم انسانی دانشگاهی و علوم و معارف حوزوی است که به نظر بنده نه مشکل کارکردی معارف دینی را حل کرده و می کند و نه از نقطه نظر حجیت و استناد به منابع دینی مدل قابل قبولی است. اما در عین حال، باید به این ضعف هم اشاره کرد که متأسفانه ما تاکنون به راه حل قاطعی نرسیده ایم. از یک طرف، نیازهای جدید ما را به ناچار به طرف معارف انسانی جدید سوق می دهد و از طرف دیگر، دغدغه داریم که مشکلاتمان را



پژوهش روز

ساختار تولید و توسعه علوم دینی

به نحو دینی و اسلامی حل کنیم و تعریفی هم از نحوه تعامل این دو نداریم. این است که راهی را انتخاب کرده ایم که حاصلش این است که این دو را در کنار یکدیگر نشانده ایم، یعنی ذهن آشنا و نیمه آشنا با معارف دینی را در معرض سایر دانش ها قرار می دهیم، اما هندسه ارتباط این دو را در ساحت معرفت طراحی نکرده ایم. البته شاید در کوتاه مدت و در حال حاضر چاره ای عملی نیابیم و فعلاً همین طور و با این شیوه مسائلمان را تعقیب کنیم؛ اما چاره کار و حل نهایی این نیست.



شاید زمان زیادی لازم باشد تا ما مدل متوازنی را که در ساخت معرفتی اش ابرادی نباشد شناسایی کنیم. البته افراد توانمندی را هم لازم داریم که در این عرصه از قدرت ذهنی بالاتری برخوردار باشند و روح مسأله و مشکل را هم درک کرده باشند و بدانند که ما به دنبال چه چیزی هستیم.

همان طور که آقای سبحانی فرمودند این یک مسأله مهم و زیرساختی است که اگر بخواهیم عملاً سکولار نباشیم باید بر حل آن فائق شویم و بنده فکر می کنم جامعه پردازی که در تعبیر رهبری هم آمده است کلیدش در همین نقطه است و ما تا مدل مورد نیازش را شناسایی نکنیم موفق نمی شویم. البته همان طور که عرض کردم، در سال های اخیر علوم انسانی جدید به شدت مورد توجه دوستان حوزوی بوده است و ما تعداد زیادی از طلاب را داریم که این علوم را فرا گرفته اند. طبیعتاً بی تاثیر هم نبوده است، اما اگر بخواهیم دانش های دیگر را در حوزه داشته باشیم باید قطعاً نظام آموزشی متناسب با آن ها را هم پدید بیاوریم. در شرایط فعلی، جمع بین این دانش ها و نحوه بهره برداری از هر کدام به خود دانش پژوه سپرده شده است و یک



پژوهش‌ها

سال سوم، شماره دوازدهم، زمستان ۱۳۸۱

نظام برخاسته از دانش های حوزوی و علوم انسانی دیگر طراحی نشده است و لذا پژوهش هایی هم که صورت می گیرد در بسیاری موارد یا مورد توجه دانشگاهیان نیست یا مورد قبول حوزویان. اگر بخواهیم در این قسمت به جایی برسیم، باید یک قالب برای علوم بین رشته ای طراحی کنیم که البته مباحث بنیادین را باید قبلاً طی کرده باشیم و در آن جا به نتیجه رسیده باشیم.

پژوهش‌ها: در نامه مقام معظم رهبری به آفت تحجرزدگی از یک طرف و تجددزدگی از طرف دیگر اشاره شده است. به نظر شما چگونه می توان از دام این دو آفت گریخت؟

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: مشکل تحجرزدگی در جایی اتفاق می افتد که ما به لحاظ روش شناسی تجدید نظر نمی کنیم؛ یعنی در روش های فهممان از متون دینی دچار یک ایستایی می شویم. نکته دوم این است که به کارآمدی معارف دینی در صحنه عمل بی توجه می مانیم. راه حل معضل تحجرگرایی این است که اولاً در حوزه اجتهاد بازنگری بکنیم و بینیم واقعیت و ماهیت اجتهاد چه بوده و الان در چه وضعیتی است؟ ماهیت اجتهاد یعنی حجیت فهم ما از متون دینی. حجیت هم به روش شناسی منطقی و معقول در استناد به متون دینی بازمی گردد. اگر ما این چنین به اجتهاد نگاه کنیم، هیچ وقت به سطح روش شناسی موجود در فقه بسنده نمی کنیم، یعنی احساس نمی کنیم که آن چه تاکنون بوده است پایان روش شناسی اجتهاد است. اولین گام این است که بپذیریم اولاً خود این روش شناسی موجود هم ظرفیت های بسیار گسترده تری دارد که ما در پاسخ به نیازهای جدید از آن استفاده نمی کنیم و ثانیاً خود این روش نیز قابل تکامل و توسعه است. با بازشناسی تاریخ علم اصول می توان نشان داد که اصول موجود ما چیزی نیست که یکباره به وجود آمده باشد، بلکه محصول تجارب و تأملات عقلانی و دینی عالمان ما است. این که علم اصول را با همه مبانی متقن و استوارش می توان توسعه و تکامل داد و به عرصه های جدید



کشاند، گامی در جهت دوری از تحجر است. روش استوار و دقیق فقهی را باید به همه حوزه های معرفت دینی بکشانیم؛ یعنی اولاً فقه نباید محدود به حوزه فردی بماند و باید مناسبات اجتماعی، مناسبات حکومتی و مقوله حکومت و مدیریت کلان سیاسی و اقتصادی هم مشمول این حجیت اجتهادی بشود، و در گام دیگر، این روش اجتهاد فقه به حوزه معرفت فلسفی، کلامی و اخلاقی هم نفوذ کند. این گمان که تنها احکام شرعی نیاز به استناد و حجیت دارد و معرفت اعتقادی نیاز به حجیت ندارد، تصویری نادرست و نادقیق است. وحی قبل از این که شریعت را در بر گیرد، معارف اعتقادی و هستی شناختی و انسان شناختی را شامل می شود. این ها نیز باید مبتنی بر اجتهاد و حجیت اجتهادی باشد. اخلاق و عرفان باید بیاید خودش را به این حجیت اجتهادی عرضه کند تا معلوم شود که تا چه اندازه می تواند خودش را مستند کند و تا چه اندازه از مبانی و مشرب های بیرونی تأثیر پذیرفته است.

حجة الاسلام و المسلمین سبحانی: به گمان من نظام آموزشی حوزه ما، برای تولید فکر در مفهوم کنونی ساخته نشده یا حداقل نیاز به بازسازی دارد. باید در آموزش اصل را بر نظریه سازی، خلاقیت و تناسب میان اندیشه ها و نیازها قرار داد. این چیزی است که الان در نظام آموزشی مغفول است.

مشکل دومی که داریم به لحاظ روش شناسی است. ما هنوز در حوزه پژوهشمان به اهمیت مقوله روش شناسی واقف نشده ایم. علم و پژوهش مرهون روشی است که دانش را تولید می کند. ما به محصول توجه داریم، اما به ابزارهای تولید محصول توجه نداریم.

امادر حوزه تجدیددگی، مشکل ما همانی است که عرض کردم که ما زیرساخت های علوم موجود دانشگاهی مان را نمی شناسیم. آفت تجدیددگی از این جا بروز می کند که یک دانشجوی ما می تواند در یک رشته علمی به مرتبه استادی برسد، بی آن که به روش شناسی و تاریخ آن علم آشنا باشد و به مفاهیم و مبانی اولیه



پژوهش‌ها

سال سوم، شماره دوازدهم، زمستان ۱۳۸۱

آن علم دسترسی پیدا کند. اگر شما دو پرسش را در مقابل تجددگرایان بگذارید، می‌توان یک مفاهمه و گفت و گوی جدی را با آن‌ها در این باب باز کرد. پرسش اول این است که اندوخته‌های علمی و دستاوردهای موجود فرهنگ غرب، برخاسته از کدام روش‌شناسی و کدام مبانی است؟ تردیدی نیست که این محصولات علمی اگر بخواهند معقول باشند، باید برخاسته از یک روش باشند و این روش‌شناسی باید مبانی ویژه خودش را داشته باشد.

پرسش دوم این است که این محصول‌ها (یعنی معادلات علمی و اقتصادی، نهادهای سیاسی و...) برای حل کدام نیاز و برای اصلاح و بازسازی کدام جامعه و کدام انسان به کار می‌آید؟ با تأمل در این دو، معلوم می‌شود که علوم دانشگاهی ما علی‌رغم این که از دستاوردهای مهم تجربه بشری است و نتایج مثبت و مؤلفه‌های مثبتی دارد، اما بهره‌گیری و به‌کارگیری آن‌ها نه مبتنی بر ساختار دانش و فرهنگ ما است و نه متناسب با نیازهای جامعه ما. بنابراین، برای گریز از آن، در دو جهت باید در علوم دانشگاهی تجدید نظر کرد تا از تجددزدگی به حوزه تجدید علوم و اندیشه و فرهنگ خودی بازگردیم؛ یکی این است که بیاییم مبانی حوزه‌مان را بشناسیم و بر اساس آن مبانی سعی کنیم دانش و نظریه‌ها را بازسازی کنیم. نکته دوم این که تولیدات علمی قرار نیست صرفاً در کتاب‌خانه‌ها و در بین نخبگان گردش کند، بلکه باید در جامعه بیاید و انسان و جامعه را نجات بدهد و آن را به اهداف خودش برساند. اگر این دو سؤال در مقابل دانشگاه و آن دو سؤال در مقابل حوزه قرار داده شود، زمینه‌های تحجر و تجددزدگی کمتر می‌شود و نقطه‌های تلاقی روشن می‌گردد.

پژوهش‌ها: از فرصتی که در اختیار مجله نهادید و در این میزگرد حضور یافتید، بسیار سپاس گزاریم.